

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک بحثی هست که به مناسبت قاعده‌ی ید طرح می‌شود، البته بهتر این است که این بحث در مساله و قاعده‌ی اقرار، طرح شود. انشاءالله اگر خدا توفیق بدهد در سال آتی این بحث اقرار و اینها را انجام می‌دهیم. منتهی چون بحث بحث ید است و طبیعتاً هر مقرّی اقرار می‌کند به آنچه که در تحت ید اوست، از این باب این مساله را هم استطراداً در بحث قاعده‌ی ید ذکر کردند و بهتر این است که در باب اقرار مطرح باشد و علت ذکر در قاعده‌ی ید این است که این ید که اماره‌ی بر ملکیت هست این مجوز برای اقرار و تنفیذ اقرار مقر بالنسبه به مقر له، چطور اینکه مشهور بر طبق این فتوا دادند، و سلب

ملکیت از مقر به دلالت مطابقی. این نکته باعث شده که این مساله‌ی اقرار را در تحت قاعده‌ی ید ذکر کنند ولی قاعده‌ی اقرار اعم است از مالیت و غیر مالیت و حقوق، چه حقوقی که آنها جنبه‌ی مالیت دارند یا اینکه جنبه‌ی مالیت ندارند، اینها در تحت قاعده‌ی اقرار می‌آیند. فرض کنید که من باب مثال حضانت و غیر ذلک، اینها در تحت قاعده‌ی اقرار می‌آیند. مساله‌ی تولی در تحت قاعده‌ی اقرار می‌آید. کسی که متولی جایی هست. و اگر ما همان طوری که قاعده‌ی ید را تفسیر کردیم به احاطه و سیطره‌ی بر اعیان خارجی و احاطه‌ی ملکی یا غیر ملکی نسبت به اموال و حقوق، در اینجا دیگر باب اقرار یک قدری ملازم با قاعده‌ی ید خواهد بود گرچه باز در یکی دو مورد به نظر می‌رسد که تفاوتی داشته باشد در بعضی از مصادیق. اما در حدود نود درصد، نود و پنج درصد از موارد اقرار، ما این مساله‌ی ید را مشاهده می‌کنیم و همان طوری که عرض شد مساله‌ی ید اختصاص به ملکیت ندارد بلکه در حقوق هم می‌آید.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که اگر ما

این ید را دال بر ملکیت بدانیم خب در اینجا نفس حکایت ید بر ملکیت، این در اینجا منافی با مفهوم اقرار است چون طبق روایتی که از پیغمبر اکرم نقل شده من مَلِكٍ شَيْءٍ مَلِكٍ الْاِقْرَارِ به یا طبق قاعده اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ یا جایز، خب اگر ید دلالت بر ملکیت می کند پس چطور در اینجا این با مقتضای اقرار توافق دارد؟ چون اقرار عبارت است از سلب ملکیت. و ما قبلاً گفتیم که ید دلالت بر ملکیت می کند، دلالت بر اختصاص می کند، ملکیت ملکیت ظاهری نیست.

می توانیم از این مساله جواب بدهیم بر اینکه بله ما در بحث ید که گفتیم ید دلالت بر ملکیت می کند این در صورتی است که دلیل و حجت اقوا، معارض با آن نباشد اما اگر من باب مثال بینه بیاید و با این ید معارضه کند خب طبعاً بینه اقواست و در آن بحث تعارض بین ید و بین سایر امارات عرض شد که در مواردی این امارات بر ید ترجیح دارند و گرچه ید از امارات است و بر اصول حاکم و وارد است اما خب امارات دیگری که اینها حجیتشان حجیت فعلیه است و آن حجیت ید حجیت مشروط است و

به عبارت دیگر حجیت لائیه است در صورتی که  
غیری حاکم و غالب و وارد نباشد در آن صورت ید  
می تواند در اینجا حکایت و امارت از ملکیت بکند.  
همین طور یکی از موارد، خود اقرار مقرر است.  
ید دلالت بر ملکیت می کند و اگر ید دلالت بر  
ملکیت نمی کرد اقرار مقرر هم در اینجا دیگر نافذ نبود  
چون اقرار باید عن ملک باشد منتهی نه ملک ملک  
واقعی، ملک ملک ظاهری باید باشد. اگر ید دال بر  
ملکیت نبود پس بنابراین این اقرار هم دیگر در اینجا  
نافذ نبود. لذا در بحث ید این مساله مطرح می شود  
که اگر ید دال بر ملکیتش ناتمام بود آن وقت آیا این  
اقرار مقرر در اینجا نافذ هست یا نافذ نیست؟ فرض  
کنید که شما می بینید یک شخصی دارد یک ماشینی  
را راه می برد، به صرف راه بردن، این ید دلالت  
نمی کند بر اینکه این؟ در اینجا مالک این ماشین  
هست. حالا اگر این؟ خودش آمد و اقرار کرد بر  
اینکه این ماشین مال فلان کس است آیا می توانیم  
بگوییم در اینجا این اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ؟  
اینجا دیگر نمی توانیم این حرف را بزنیم به جهت  
اینکه الان دلالت بر ملکیت هم در اینجا هنوز ناتمام  
است. این مثل این می ماند که یک شخص غریبی  
آمده نسبت به این قضیه ادعایی کرده. اول باید این

ملکیت ثابت شود تا اینکه اقرار نافذ باشد.

سؤال: .....؟

جواب: نه، یک وقتی اقرار بر این است که می گوید مال من نیست، یک وقتی می گوید این مال زید است.

سؤال: اینکه اقرار نشد.....

جواب: چرا، خب اقرار علیه همین است دیگر. اقرار این است که نفی ملکیت از خود و اثبات برای غیر می کند. وقتی که بگوید فرض کنید که این مال من نیست خب این در واقع همان حکم اعراض را دارد یعنی مساله مساله‌ی اعراض است. اما در باب اقرار، طرفین در باب اقرار قائل هستند، یکی مقر و یکی هم مقر له. آن وقت در اینجا این مساله مورد اشکال واقع می شود. لذا بعضی‌ها از این نقطه نظر که شما می فرمایید در اینجا اشکال کردند در اینکه آنچه که موجب و مقتضای اقرار هست آن عبارت است از نفی ملکیت از مقر، این را ما داریم اقرار العقلاء علی انفسهم جایز. یعنی اگر ما این علی انفسهم را ظرف متعلقش را همان جایز بگیریم خب این معنایش همین است. این طور می شود معنا اقرار العقلاء جائز علی انفسهم یعنی نفوذ و جواز و

تفیدش علی انفسهم هست حالا کار ندارد به اینکه برای چه کسی اقرار کرده؟ و در بعضی از موارد خب مشخص است بر اینکه گاهی اوقات اقراری که می‌کند این لشخصه نیست این ممکن است علی شخص باشد. فرض کنید که اقرار می‌کنند این مال مال فلان کس است و به واسطه‌ی تملک و انتساب این مال به فلان کس، یک ضرری متوجه او می‌شود لدواع یا اینکه فرض کنید که من باب مثال در بحث تنازع بین این مال، شخصین مدعین این دو تا بر یک مالی تنازع دارند خب این اقراری که الان در واقع دارد می‌کند لشخص هست علی شخص یعنی به نفع یکی و بر علیه دیگری، خب چطور ممکن است ما بگویم این جمله‌ی اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ شامل این مورد می‌شود؟ لذا در اینجا اشکال کردند بر اینکه خب در این فتوای مشهور بر اینکه اگر یک مالی در مورد متنازعین باشد و یک مقری اقرار کند به این مال برای یکی از این دو مدعین و متنازعین، این مال او خواهد بود، این فتوا فتوای مشهور است و اشکالی که می‌شود این است که شما در اینجا می‌گویید اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ اگر شما این مال را به یکی از این دو مدعین بدهید این علیه دیگری خواهد بود نه له دیگری. له یکی هست ولی

بالاخره علیه دیگری هم بالمسابقه و بالمساوات

خواهد بود، لذا اینجا را چه باید کرد؟

در اینجا بعضی‌ها قائل هستند به اینکه خب

دلالت این اقرار، اقرار العقلاء علی انفسهم، این دو

جهت دارد:

یک جهت نفیی دارد و یک جهت اثباتی.

در جهت نفیی وقتی که شخص می گوید این مال

مال زید است، این دارد نفی ملکیت از خودش

می کند. چون نفی ملکیت از خودش می کند این

علی انفسهم در اینجا هست و اما این چون اثبات

ملکیت برای غیر می کند نه، این اقرار العقلاء علی

انفسهم ما داریم نه اقرار العقلاء للغير جاز، پس

بنابراین این مال از ملکیت او بیرون می آید و می شود

بلا مالک پس داخل در ملک گیری نخواهد شد. این

می شود مثل یک مال بلاصاحب. حالا آن غیر باید

دلیل بیاورد بر اینکه این مال مال اوست. بعضی‌ها

این طور در این قضیه حکم کردند.

مرحوم آقا ضیاء عراقی مساله را به نحو دیگری

مطرح می کنند، ایشان می فرمایند که ما یک دلالت

مطابقی داریم و یک دلالت اقتضاء، چطور اینکه در

بحث تنازع خبرین هر دو خبر وقتی که از حجیت

ساقط شوند سقوط در مدلول خبرین است نه در صحت انتساب به معصوم. یعنی وقتی که یک خبر بیاید اثبات حکمی را بکند و خبر دیگری بیاید نفی آن اثبات را بکند، در مدلول، هر دوی اینها از حجیت ساقط می‌شوند، آن هم به خاطر تنازع و تضاد که در هر یک مورد اینها با هم [تنازع] دارند اما انتساب به معصوم در اینجا از بین نمی‌رود. فرض کنید که باز این خبرین انتساب به معصوم دارند باز ما نمی‌توانیم بگوییم که اینها.....،

..... ما بسته است برای عمل به این خبرین. آن وقت بناءً علی هذا اگر قضیه این طور باشد پس بنابراین این دو خبرین می‌توانند نفی قول ثالث را بکنند چون هر دو خبر ماثور است و انتساب به معصوم در این دو خبر تمام است، بله یک خبر می‌آید می‌گوید که فرض کنید این واجب است خبر دیگر می‌آید می‌گوید نخیر، این اصلاً مباح است. هر دو نفی حرمت را می‌کنند یا هر دو نفی کراهت را می‌کنند و امثال ذلک.

ما در باب حجیت خبرین، البته این خودش جای بحث دارد که آیا نفی خبرین، در صورت

تعارض، نفی انتساب، از آن استفاده می‌شود یا حجیت انتسابش اقتضاء می‌کند برای حجیت فعلیهی آنها بالنسبه به موارد غیر متنازع فیه؟ این خودش جای صحبت دارد که الان ما راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم. البته ما نمی‌توانیم این مساله را تأیید کنیم، نفی قول ثالث را نمی‌توانیم در اینجا تأیید کنیم. ولی قیاس ما نحن فیه به مساله‌ی تعارض خبرین که به فرمایش مرحوم آقا ضیاء است این مساله جای تامل دارد.

ایشان این طور می‌فرمایند که اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ این یک جنبه‌ی اقتضایی دارد که همان دلالت مطابقی‌اش است و یک جنبه‌ی التزامی دارد که همان نفی ملکیت از مقرر له خواهد بود وقتی که من اقرار،

ببخشید در قاعده‌ی ید دو جنبه هست در اینجا: قاعده‌ی ید یک جنبه‌ی مطابقی و اقتضای مفهومی دارد که آن اثبات ملکیت برای ذوالید است. این یکی.

مساله‌ی دوم نفی ملکیت است از آن مقرر له، از آن کسی که این برای او اقرار کرده، می‌گوید او مالک

است. اگر با حجت اقوا در اینجا معارض بشود، آن حجت اقوا که همان اقرار است یا بینه است، این می آید دو کار را انجام می دهد:

اول اینکه می آید جنبه‌ی اثباتی آن را به نفی تبدیل می کند. در صورت غیر اقرار، این ید دال بر ملکیت بود بالنسبه به ذوالید، این اقرار می آید این جنبه‌ی اثباتی را برمی دارد. آن را تبدیل به نفی اش می کند یعنی ملک را از ذوالید بیرون می آورد و اثبات می کند جنبه‌ی نفی را. یعنی کاری که اقرار می کند این است که مساله را عکس می کند. چطور اینکه وقتی بگوییم که و کل انسان حیوان، عکس مستوی قضیه‌ی ما این می شود که بعض الحیوان انسان یعنی انسان جایش را تبدیل می کند به حیوان و حیوان جایش را تبدیل می کند به انسان، این هم همین طور است: یکی اینکه جنبه‌ی اثباتی را به نفی تبدیل می کند. دوم اینکه جنبه‌ی نفی از مقرر له را به اثبات تبدیل می کند، می شود این مال [مقرر له]. پس بنابراین در اینجا این مال، ملک مقرر له خواهد بود. اشکالی که در اینجا به ایشان وارد می شود این است که:

در قاعده‌ی ید، در جنبه‌ی اثبات و نفی قبلی، در

آنجا تسامح شده و آن این است که خب این به مقتضای مدلول خودش یک جنبه‌ی اثباتی دارد و آن اثبات ملکیت است برای ذوالید و اما در جنبه‌ی نفیی که شما می‌گویید نفی ملکیت از مقرر له می‌کند، این مقرر له را شما در اینجا از کجا آوردید؟ نفی ملکیت می‌کند از غیر ذوالید نه اینکه نفی ملکیت از مقرر له کند تا اینکه اقرار بیاید مساله را برگرداند، نه، می‌آید نفی ملکیت می‌کند از غیر ذوالید، غیر ذوالید هر کسی می‌خواهد باشد چه مقرر له باشد چه غیر مقرر له باشد. اقرار می‌آید چه کار می‌کند؟ اقرار می‌آید همین دو کار را انجام می‌دهد: اول جنبه‌ی اثباتی را به نفی تبدیل می‌کند، ملکیت را از مقرر له درمی‌آورد و بعد جنبه‌ی نفیی را به اثبات تبدیل می‌کند، اثبات ملکیت می‌کند لاحد، اثبات ملکیت می‌کند لشخص، لمالک ما هر مالکی که می‌خواهد باشد علی‌الابهام نه اینکه خصوص مقرر له، وقتی که خصوص مقرر له باشد در اینجا اشکال پیش می‌آید، نه در اینجا اثبات ملکیت می‌کند برای غیر مقرر له. در اثبات ملکیتش نیازی به دلیل و بینه داریم، باید هر کسی که هست

آن خودش بیاید و در اینجا دلیل بیاورد.

پس بنابراین در مسأله‌ی متنازع<sup>۱</sup> فیه، این قاعده‌ی اقرار به حجیت و دلالت خودش باقی است و مشکلی هم در آنجا پیش نمی‌آید. این مال از ملکیت ذوالید بیرون می‌آید و بلاصاحب می‌شود، باید بینه بیاید بر اینکه این مال مال یکی از این دو تا هست. بله آن چیزی را که ما در اینجا می‌توانیم بگوییم این است که این شخص حکم شاهد را در اینجا دارد چطور اینکه اگر فرض کنید که شخصی بینه بیاورد و شهادت به ملکیت بدهد، نفس الاقرار و نفس اقرار مقرر، در اینجا مسأله مسأله‌ی شاهد است که.....، آن وقت دیگر در اینجا ما باید ببینیم که شرایط شهادت در این مورد احراز شده یا احراز نشده؟ این یک مسأله<sup>۲</sup> دیگری است.

پس بنابراین این مسأله‌ی مرحوم آقا ضیاء هم خالی از تامل نیست. آنچه که در اینجا باقی می‌ماند البته این را در باب اقرار ما می‌گوییم، من خواستم امروز فقط یک بحث اجمالی راجع به این قضیه بکنم چون مطرح شد و این قضیه‌اش در باب اقرار، مفصل می‌آید. روایاتی داریم، فلان داریم، سیره‌ی عقلاییه

را در اینجا باید ببینیم چیست؟ بنای عقلا در اینجا چه حکم می‌کند؟ لذا فتوای مشهور بر اینکه این مال در مورد متنازع<sup>۲</sup> فیه، داخل در ملک مقر له خواهد شد، این فتوا دیگر در اینجا بلاوجه خواهد بود. ما در اینجا باید به قرائن خارجیّه توجه کنیم.

شقّ دیگر قضیه البته در اینجا این است که مدعیینی در اینجا نباشند، یک مقری اقرار به چیز می‌کند که خب این هم طبق فتوای مشهور داخل در ملک او خواهد شد، حالا باید بیاییم ببینیم که این دلیلش چیست؟ این را در باب اقرار بحث می‌کنیم.

خود من دیگر الان کشش برای این را ندارم که یک بحث جدیدی را بخواهیم شروع کنیم. با توجه به مسائلی که بوده آمادگی برای ورود در بحث جدیدی را الان ندارم. حالا بحث را دیگر در امروز تمام می‌کنیم یعنی دیگر بحث ید تمام شده، این مسائلی که گفتیم خارج از قاعده‌ی ید بود. انشاءالله برای سال تحصیلی جدید اگر خدا توفیق به ما بدهد آنجا [مطالب را ادامه خواهیم داد].

اللهم صل علی محمد و آل محمد